

حوزه و تحول در علوم انسانی

جریان‌شناسی و آسیب‌شناسی تولید علوم انسانی اسلامی در حوزه‌های علمیه



www.BORHAN.ir

فهرست

پیشگفتار	۱۰
مقدمه	۱۲
تعین اجتماعی و تاریخی نظام آموزش دینی	۱۳
فصل اول: جریان شناسی اندیشه‌های موجود در حوزه‌های علمیه	۲۱
جریان اول: جریان معتقد به جامعه‌ی دینی با محوریت فقه و اخلاق	۲۲
جریان دوم: جریان معتقد به جامعه‌ی دینی با محوریت ترکیب فقاہت و کارشناسی	۳۵
جریان سوم: جریان معتقد به جامعه‌ی دینی با محوریت تولید علم و نرم‌افزار دینی	۴۷
جمع بندی	۵۸
فصل دوم: آسیب شناسی موانع نرم‌افزاری تولید علوم انسانی اسلامی در حوزه	۶۱
الف) ساختار تاریخ‌مند حوزه‌ی علمیه و رسالت‌های مترتب بر آن	۶۱
ب) تلقی فردگرایانه از جامعه یا «فردگرایی روش‌شناختی در قبال جامعه»	۶۷
ج) بی‌توجهی به جایگاه، نقش و کارکرد علوم اجتماعی در جامعه	۶۹
د) ضعف روحیه‌ی انتقادی و مقدس شدن منابع به عنوان مانع تولید علم	۷۱
و) اتخاذ موضع شبه‌اپوزیسیونی نسبت به حاکمیت و عدم مشارکت فعال در آن	۷۴
ز) اعتقاد به مدرنیزاسیون تفکیکی - ترکیبی به عنوان راهبرد اجتماعی جامعه‌ی دینی	۷۸
ح) ضعف علم‌شناسی فلسفی حوزه‌های علمیه	۸۰
ط) چرخه‌ی توسعه و گسترش فقه فردی	۸۳
ی) نوع رابطه‌ی دولت‌های بعد از پیروزی انقلاب اسلامی با حوزه‌های علمیه	۸۷
کتاب نامه	۹۹

پیشگفتار

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

يٰۤاَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ بُرْهٰنٌ مِّنْ رَبِّكُمْ وَاَنْزَلْنَا اِلَيْكُمْ فُورًا مِّنْ سَمٰوٰتِنَا

ای مردم! همانا برای شما از جانب پروردگارتان برهانی آمده است و ما نوری روشنگر (قرآن) به سوی شما فر فرستادیم (نساء: ۱۷۴).

سپاس خداوندی را که بشر را به برهان حقانیت وجود ذی جود آخرین فرستاده‌اش و نور روشنی‌بخش کلام‌الله مجید هدایت کرد و ملت شریف ایران را با هدیه‌ی آسمانی انقلاب اسلامی و حیات در ذیل نعمت ولایت در مسیر رشد و تعالی قرار داد.

انقلاب اسلامی، نعمت بی‌بدیلی بود که رهین ملت ایران شد تا مسیر تمدن‌سازی اسلامی و الگو شدن برای جهان بشریت را بیماید و البته در این طریق راه ناپیموده هنوز زیاد است و نیازمند گام‌هایی استوار و خردورزانه هستیم. اندیشکده‌ی برهان که متشکل از جمعی از فرزندان انقلاب اسلامی است، کانونی است فعال در زمینه تبیین گفتمان تمدن‌ساز انقلاب اسلامی. تلاش این موسسه اندیشه‌محور بر این است که با تکیه بر سرمایه و استعداد معرفتی - علمی نیروهای فرهیخته جریان انقلابی و ارزشی به تبیین گفتمان انقلاب کمک کرده، در مسیر تربیت نیروهای فکری تراز انقلاب اسلامی و یا به تعبیری «مؤمن اندیشه‌ورز جهادی» بکوشد.

یکی از اساسی‌ترین لوازم تربیت فکری نسل‌های آتی انقلاب اسلامی، آماده‌سازی محتوای نظری مورد نیاز برای ایشان است. با توجه به اینکه تامین چنین نیازی، خود محتاج بهره‌گیری از شاخه‌های مختلف علوم انسانی است، اهمیت پرداختن به

اسلامی‌سازی علوم انسانی کاملاً هویدا می‌گردد. چه بدون تحقق این مهم عملاً پایه نظری مورد نیاز برای حرکت در مسیر آماده‌سازی نسل‌های آتی انقلاب خصوصاً در حوزه فکر و اندیشه وجود نخواهد داشت. در این بین نقش بی‌بدیل حوزه‌های علمیه در حوزه تولید علم از نگاه هیچ‌یک از اهالی اندیشه پنهان نیست. در همین راستا، اندیشنامه حاضر به قلم فاضل ارجمند جناب آقای محمد آقابگی کلاکی که سومین مجلد از مجموعه اندیشنامه‌های جنبش نرم‌افزاری می‌باشد، سعی دارد تا با تبیین ضرورت‌ها و لوازم تحول در حوزه‌های علمیه گامی در جهت تحقق عملی تولید علم اسلامی بردارد.

محمد جواد اخوان

مدیر اندیشکده‌ی برهان

مقدمه

پیروزی انقلاب اسلامی و روی کار آمدن نظام ولایی جمهوری اسلامی، پیوندی ناگسستی و عمیق با نظام آموزش‌های دینی و حوزه‌های تعلیم معارف دینی یعنی حوزه‌های علمیه دارد. از این رو باید در نتیجه‌ی این پیوند و ارتباط، انتظار برآوردن نیازهای تنوریک این نظام نوپا توسط حوزه‌های علمیه جدی تلقی شود؛ چنان که اگر از این مهم غفلت شود و یا این که حوزه‌های علمیه از عهده‌ی این مهم برنایند و اهتمام جدی به آن نداشته باشند، نظام جمهوری اسلامی در نظر و عمل با چالش‌های عمده‌ای مواجه خواهد شد.

با توجه به این مهم، گفتار اخیر در صدد است تا با شناخت جریان‌های مهم فکری در حوزه‌های علمیه‌ی بعد از انقلاب اسلامی، موانع ساختاری و اندیشه‌ای مترتب بر رهیافت‌های مختلف حوزه را مورد تأمل و بررسی قرار دهد. در این راستا ابتدا به بررسی و معرفی جریان‌های عمده‌ی فکری حوزه‌های علمیه پرداخته و در پی آن موانع تولید علوم اجتماعی- اسلامی در حوزه را تحلیل خواهیم نمود. اما در آغاز بحث لازم به طرح چند نکته‌ی اساسی و مقدماتی است که بدون طرح آن‌ها امکان رهیافت صحیح به مسأله‌ی مورد بررسی با اشکال و اخلال مواجه خواهد شد.

نخست، آن که طرح مفهوم علوم اجتماعی- اسلامی در چارچوب اندیشه‌ی حاکمیت دینی و برای بسط و گسترش حقیقی حاکمیت دینی در عرصه‌های گوناگون حیات بشری و وجوه مختلف زندگی انسان امکان‌پذیر است. در این میان ذکر نکته‌ای لازم و ضروری است و آن این که این شکل از حاکمیت دینی تنها در چارچوب فقه سیاسی شیعه به عنوان یکی از مذاهب دین اسلام قابل پیگیری است و اصولاً فقه سیاسی

اهل سنت به سبب ویژگی‌هایی که دارد نمی‌تواند در این مسأله دخالتی داشته باشد. فقه سیاسی اهل سنت در واقع با مشروعیت بخشی به تمامی حاکمیت‌های بشری، استبدادهای عشیره‌ای و عصبیت‌های قومی، عملاً اندیشه‌ای اثباتی در باب حاکمیت دینی بر جامعه ارائه نمی‌دهد. «به همین دلیل کسانی که در قلمرو این فقه زیست می‌کنند، همواره در چارچوب جریان سیاسی حاکم هضم می‌شوند و هیچ‌گاه به عنوان یک نیروی مستقل احساس هویت نمی‌کنند.»^۱ این در حالی است که فقه سیاسی شیعه با غیر مشروع قلمداد کردن حاکمیت‌های غیر الهی، در همه حال انسجام سیاسی خود را بر محور عترت رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله) جست‌وجو کرده و در صدد ارایه‌ی مدلی از حکومت بر اساس مشروعیت الهی برآمده و در برهه‌های مختلف تاریخی تا آن‌جا که فرصت بروز و ظهور یافته در این جهت حرکت کرده است.

نکته‌ی دوم آن‌که، بررسی جایگاه و نقش حوزه‌های علمیه در تولید علوم اجتماعی و نیز موانع موجود در حوزه‌ها در وضعیت کنونی، بدون درک جایگاه شیعه و عالمان شیعه و حوزه‌های علمیه در طول تاریخ و نقش و کارکرد تاریخی آن و فراز و فرودهای آن در گذر زمان امکان پذیر نیست. این امر بدان جهت از اهمیت برخوردار است که شرایط رشد و بسط حوزه‌های علمیه به شرایط کنونی دارای ویژگی‌های خاصی است که مجموعه‌ی خصایلی را برای حوزه‌های علمیه به همراه آورده است که در نقش و کارکرد امروزی آن در محیط اجتماعی به شدت مؤثر است. از این رو لازم می‌نماید که به طور خلاصه به این شرایط اجتماعی و تاریخی مؤثر در ساختار آموزشی حوزه و تأثیر آن بر خصایب و ویژگی‌های حوزه، اشاره‌ای کوتاه نماییم.

تعیین اجتماعی و تاریخی نظام آموزش دینی

تاریخ تحولات اندیشه‌ی شیعه و رشد، بسط و گسترش آن را در یک تقسیم‌بندی کلی می‌توان به دو دوره‌ی حضور امام معصوم و دوره‌ی غیبت تقسیم کرد. در دوره و عصر امامت که با حضور امام همراه است، امامان معصوم به عنوان منصوبین خاص از سوی خداوند که از دیدگاه شیعه به نص قرآن کریم بر آن تأکید شده و در احادیث مختلف

۱. پارسائیان، حمید، حدیث پیمانه (پژوهشی در انقلاب اسلامی)، ص ۶۴.

از جانب پیامبر اکرم (صلی‌الله‌علیه‌وآله) بر آن صحه گذاشته شده است، زعامت و رهبری شیعیان را در ابعاد و شئون مختلف زندگی فردی و اجتماعی شیعیان بر عهده دارند و خط سیر رشد و بالندگی شیعه پس از خفقان اولیه‌ی بعد از رحلت پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله)، دوران محنت در زمان امامت امام حسن (علیه‌السلام)، پشت سر گذاشتن قیام خونین امام حسین (علیه‌السلام) و مظلومیت آن حضرت و برآمدن از پس ظلم‌های بی‌حد و حصر بنی‌امیه و در پی قیام‌هایی که در پی خون‌خواهی شهیدان کربلا به انجام رسید، ضعف و سستی حاکمیت بنی‌امیه را در پی داشت و در فاصله‌ی انتقال حاکمیت از بنی‌امیه به بنی‌عباس با کادرسازی مناسب عقیدتی و علمی شیعه از سوی امام سجاد، امام محمد باقر و امام صادق (علیهم‌السلام) به ثبات لازم رسید و منابع عقیدتی شیعه در چارچوبی مناسب تدوین گردید و زمینه‌های بسط و توسعه‌ی اندیشه‌ی شیعه در مراحل بعدی فراهم آورده شد و این خط‌علی‌رغم تمامی فشارها، تهدیدها، حبس‌ها و شهادت‌های ائمه توسط حاکمان جور امتداد پیدا کرد.

پس از شهادت امام یازدهم، تشیع سرنوشت دیگری را در پیش داشت. شیعه در این دوره که از آن به دوره‌ی غیبت تعبیر می‌شود - خود به دو مرحله‌ی غیبت «صغرا» (۲۶۰-۳۲۹ ق) و غیبت «کبرا» (از ۳۲۹ قمری تاکنون) تقسیم می‌شود - با بحران رهبری معلوم روبه‌رو می‌شود و فراز و نشیب‌هایی را طی می‌کند. عصر غیبت فصل جدیدی در مراحل رشد و بسط اندیشه‌ی شیعه رقم می‌زند که در برهه‌های مختلف تاریخی دارای فراز و فرودهای بسیاری است که در تعیین جایگاه کنونی این اندیشه و ساختارهای آموزشی آن در قالب حوزه‌های علمیه از اهمیت به‌سزایی برخوردار است.

قرون ابتدایی غیبت کبری عصر عسرت و مهجوریت شیعه است که با حاکمیت سلاطین جور و عمدتاً ضد شیعه همراه است. این دوره در حقیقت دوره‌ی مهجوریت شیعه می‌باشد که طی آن با محدودیت‌های متعددی مواجه می‌گردد و به عنوان یک اقلیت در حال مبارزه درگیر معارضه‌های فرهنگی و سیاسی است. در این دوران که با حاکمیت سیاسی مخالفان شیعه همراه است، کم‌تر مماشاتی با شیعه صورت می‌گیرد و علمای شیعه نظیر «شیخ مفید»، «شیخ طوسی» و ... در عین دفاع از حجمه‌های همه‌جانبه‌ای که از طرف فرهنگ یونان و از راه حاکمیت سیاسی مخالف شیعه در دل

دنیای اسلام متوجه شیعه می‌گردد، وظیفه داشتند جامعه‌ی شیعه را در یک فضای طبیعی حفظ کنند.

هدف حوزه‌های شیعه در این دوره، تثبیت اصل فرهنگ تشیع به عنوان یک مذهب در دنیای اسلام و دفاع از فرهنگ تشیع و هم‌چنین حفظ این اقلیت و بالندگی آن به عنوان یک اقلیت در حال مبارزه بود. این دوره، دوره‌ای به نسبت طولانی در تاریخ شیعه می‌باشد و می‌توان مدعی شد از پایان حاکمیت حضرت علی (علیه‌السلام) تا حاکمیت صفویه را در بر می‌گیرد.

دوره‌ی دیگر که با حاکمیت صفویه شکل می‌گیرد، دوره‌ای است که در آن علی‌رغم آن که حکومت دینی و منطبق بر فقه سیاسی شیعه نیست، اما دارای وجه افتراق بارزی با سایر سلاطین است. این دوره را می‌توان دوره‌ی «سلطنت‌های شیعی» نام‌گذاری کرد. در این دوره شیعه به قدرت سیاسی حاکمیت دست یافته است. البته حاکمان آن، حاکمانی نیستند که دنبال ساختن صدر و ذیل شوون جامعه بر مبنای دین باشند، ولی شیعه هستند و معتقدات شیعه را قبول داشته و در تعامل با حوزه‌های علمیه و علمای بزرگ شیعه هستند. در این دوره علمای شیعه رسالت خویش را در عین حفظ فرهنگ تشیع، راه دادن فرهنگ شیعه به زوایای حکومتی به میزانی که ممکن است، قرار داده‌اند. نکته‌ای که در این جا باید به آن اشاره کنیم این است که بحث رهبری شیعیان و عهده‌داری مسائل اجتماعی از دیر باز در متون فقهی مطرح بوده، هر چند کیفیت طرح این مسأله به اقتضای شرایط اجتماعی تغییر یافته است؛ زیرا در روزگاری که تشیع در جای جای مملکت اسلامی به عنوان اقلیت محکوم، فاقد هر گونه قدرت سیاسی غالب بوده، مسائل اجتماعی اغلب از محدودی مسائل محله، ده یا روستا و در نهایت شهر تجاوز نمی‌کرده است و بخش‌های مدون فقهی نیز عهده‌دار پاسخ‌گویی به همین محدوده بوده است، از قبیل تعیین تکلیف اموال افراد غایب، ایتم، بی‌سرپرستان و حتی اجرای حدود و تعزیرات.^۱ با پیدایش قدرت سیاسی شیعه، کتاب‌ها و رسایل فقهی به صورت گسترده‌تری تدوین می‌شدند.

به عنوان مثال در دوره‌ی صفویه بالغ بر ده‌ها رساله‌ی مستقل درباره‌ی نماز جمعه

تألیف شد، یا آن که در همین دوره و در دوران قاجار بحث «ولایت فقیه» که پیش از آن در ضمن مسائل دیگر ابواب فقهی مطرح می‌شد با عناوینی ممتاز به صورت گسترده‌تری شکل گرفت.

در اواخر دوره قاجار و با ورود غرب به ایران و شکل‌گیری جریان‌های شبه مدرن و غرب‌گرا، رقیبی جدید برضد مذهب و دین شکل می‌گیرد که خواهان حذف دین از عرصه‌هایی از زندگی انسان است و سعی در محدود کردن دخالت دین در زندگی اجتماعی دارد؛ این تقابل و درگیری که بعد از مشروطه بین مدرنیته و نظام درباری که در یک قالب واحد در آمده بودند، یکی از سهمگین‌ترین هجوم‌ها برضد دین را شکل داد که در نهایت با پیروزی انقلاب اسلامی، دین از این تقابل، سالم بیرون آمد و از این پس کفه‌ی ترازو به نفع دین سنگینی کرد؛ هر چند تقابل میان مدرنیته و دین پایان نگرفت و به انحای گوناگون ادامه یافت. در حقیقت با پیروزی انقلاب اسلامی ایران، دین اسلام و تشیع بعد از قرن‌ها حاشیه‌نشینی و در محاق بودن پای به عرصه گذاشت و مدعی تنظیم روابط زندگی انسان در شئون مختلفی نظیر سیاست، فرهنگ، اقتصاد و ... شد.

این حادثه اگر چه ظرفیت فوق‌العاده‌ای را برای مذهب ایجاد و فرصت بی‌نظیری را برای بسط و توسعه‌ی آن فراهم آورد اما در عین حال بهره‌گیری از این شرایط منوط پاسخ به سؤالات و انتظاراتی بود که دین پیش از این به دلیل مواجه نبودن با این شرایط و به مقتضای شرایط اجتماعی، سیاسی و تاریخی، لزومی برای پاسخ به آن‌ها نمی‌دید و از این رو باید برای پاسخ به آن‌ها چاره‌ای می‌اندیشید. یک راه پاسخ به این انتظارات بهره‌گیری از تجارب رقیب قدرتمند حاضر در صحنه، یعنی مدرنیته بود و راه دیگر این است که دین خود پاسخ‌گوی این نیازها باشد.

راهکار نخست، که سرعت عمل بالاتری دارد، کمی‌برداری از نسخه‌ای است که در تمدن غرب به آزمون گذاشته شده و به کارگیری آن سهل و آسان می‌نمایاند؛ اما آیا هزینه‌ای هم بر آن مترتب است؟

راهکار دوم، اما به دلیل فراهم نبودن ساختارها و نهادهای آموزشی و پژوهشی دینی در جهت پاسخ به این نیازها، به دلیل عدم تکلیف به آن در گذشته از یک سو، و نیز شکل‌گیری محتوا و ساختارهای آموزشی آن متناسب با نیازهای گذشته که در مقابل

تغییرات جدید از خود مقاومت نشان می‌دهند. هم‌چنین نداشتن تجربه‌ی عملی آن هم در جامعه‌ای با پیچیدگی‌های بسیار زیاد امروزی، سخت و در ابتدا غیرممکن نشان می‌دهد. نظام آموزشی معارف دینی در قالب حوزه‌های علمیه تا پیش از پیروزی انقلاب اسلامی به دلیل دور بودن از مسؤلیت اجتماعی و نیز فشارهایی که از جانب نظام حکومتی به ویژه در دوره‌ی پهلوی بر آن وارد می‌شد، محدودیت‌های کمی و کیفی فراوانی داشت.

حوزه‌های علمیه به صورت سازمان‌های غیر رسمی، با حمایت مرجعیت شیعه در دوران انزوا در برخی از زمینه‌های علمی-دینی، نظیر فقه و اصول به حیات خود به گونه‌ای فعال و با نشاط ادامه داده بودند و استمرار همین بخش از حیات علمی-مذهبی بود که قدرت تداوم و بقای اجتماعی مذهب را ممکن می‌ساخت و توان مقاومت را به آن می‌بخشید و دیگر ابعاد آموزشی نظیر فلسفه، کلام و عرفان به دلیل این که کاربرد اجتماعی محسوسی برای نیروهای مذهبی نداشتند، از موقعیت پیشین خود افول کردند و تنها از جهت نقش بنیادینی که در معارف دینی داشتند در محدوده‌ی حوزه‌های علمیه و در بین نخبگان مذهبی استمرار یافتند.

از این رو می‌توان گفت آنچه بنا بر شرایط اجتماعی و متناسب با آن بسط و رشد پیدا کرده، بُعد فردی و حداقلی از دین بوده است؛ به عبارت دیگر در یک شرایط خاص تاریخی، سیاسی و اجتماعی و در حالتی که همه‌ای بی‌محابا برضد دین از چندین جهت صورت می‌گرفت، تمام تلاش متولیان دین متوجه حفظ حداقل دین در زندگی افراد و فراهم آوردن شرایط برای بقای آن بوده و کم‌تر فرصتی برای توسعه‌ی آن فراهم آمده است.

بر این اساس می‌توان در مجموع چنین نتیجه گرفت که اجتهاد انجام شده در حوزه‌های علمیه که متناسب با شرایط گذشته‌ی جامعه‌ی شیعی بر استنباط احکام تکلیفی-فردی متمرکز بوده (تاریخ‌مندی) برای دینی کردن علوم و به دنبال آن اداره‌ی سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی جامعه کافی نیست و نیاز به احیای علوم نظری و دینی و استفاده از آن‌ها در یک قالب روش‌مند برای تولید برنامه و نرم‌افزار برای کنترل و هدایت این امور است.